

بگویند تا زبانشان مو در بیاورد و دل خودمان را با سخنانی از قبیل «جواب ابلهان خاموشی است» خوش بداریم و بگوئیم اساساً «قلم در دست دشمن است» و در رد تدام آنچه در حق ما می گویند با سخنان سکه دار پیش پا افتاده ای از نوع:

«چون قلم در دست غدار بود لاجرم منصور برداری بود»

رجز خوانی نمائیم و حتی میتوانیم قدم را بالاتر نهاده يك قلم زیر این حرفها زده بگوئیم اساساً ما ایرانیان مجسمه تمام قد خوش اخلاقی و ملکات انسانیت هستیم و در سرتاسر قلمرو و مملکت ما سرسوزنی فساد و بداخلاقی پیدا نمیشود و هر آنچه در حق ما میگویند مبنی بر بد خواهی و حسادت و بی خبری و غرض و مرض است و یا لا اقل همانا حدیث يك کلاغ چهل کلاغ است.

ما میتوانیم در تأیید نظر خود بگوئیم از وقتی وسایل مسافرت و رفت و آمد آسان گردیده است هر روز عده ای ازین جوانان بیکار و بیچاره فرنگی که طبیعت ما جراجو دارند با سم روزنامه نویس و خبرنگار يك دستگاه عکاسی حمایل ساخته و با يك ماشین تحریر سفری ما را بقدم فضولی لزوم خود مشرف میسازند در حالی که عموماً از مملکت ما جز نامی نشنیده اند و درباره تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز و مختصری سرمایه دیگری ندارند. آنوقت قلم خرد نویس بدست در کوچه و بازار راه میافتند

و در مدت کوتاهی که چه بسا از ده روز و دو هفته تجاوز نمیکند بوسیله مترجمی بومی که خود محتاج ترجمان است با چندتن از مردم بی خبر از پیشخدمت مهمانخانه و راننده تا کسی و حمامی و دکاندار و دستفروش گفت و شنود و بقول خودشان « انترویو » راه میاندازند و پس از برداشتن چند حلقه عکس و فیلم و خریدن يك قالیچه خرسك و چشیدن مزره چاو کباب شمشیری و احیاناً کشیدن يك حب افیون بمسقط الرأس خود برمیگردند و با شتابزدگی هرچه تمامتر کتابی در چند صد صفحه در باب مملکت تازه دیده مینویسند که اقللاً سه ربع آن نقل از کتابهای دیگران و تکرار مکررات است و برای اینکه بچنین تحفه‌ای جنبه فنی و علمی نیز داده باشند برای هر مسأله ساده و پیش پا افتاده‌ای جدولها و « گرافیک » ها و « دیاگرام » ها و « منحنی » های افقی و عمودی ترسیم مینمایند و خانه‌های آنها با ارقام و اعدادی پر میسازند و ناشر طماع و از نویسنده بی خبرتری هم چنین کتابی را در چند هزار نسخه بچاپ میرساند و با بانگ بوق و کرنا و تبلیغات با آب و تاب بفروش میرساند و متأسفانه همین قماش کتابها و مقالات برای مردم بی خبر و ساده لوح غذای روح و مأخذ و مدرک و سند میشود و چنین نویسندگانی بسمت خبره و متخصص و کارشناس معروف میگردند و بهمین عناوین روزنامه‌ها و مجله‌ها در مقابل حق القلم گزاف آثار قلمی آنها را زیب صفحات خود میسازند.

ایران ما مساحتی دارد که در نصف اروپا، چند هزار سال تاریخ دارد،

تاریخش یکی از پرماجرا ترین تاریخهای دنیاست . هنگامی دارای عظمت و تمدن بود که هنوز اقوام اروپائی (باستثنای یونانیان و سپس رومیها) وارد مرحلهٔ مدنیت بمعنی امروزی این کلمه نشده بودند . ایران ما در وسط خاکش دارای بیابان و کویری است که یکی از بزرگترین ممالک اروپا را میتوان در آنجا جا داد . کوهی دارد که در تمام اقلیم اروپا کوهی بآن ارتفاع و ضخامت وجود ندارد . جنگلهائی دارد که بقدر یکی دو از ممالک کوچک اروپا وسعت دارد . ایران مسلمان يك هزار سال ادبیات دارد و باندازهٔ تمام ممالک اروپائی (و شاید بیشتر) شاعر دارد و شاعرهائی دارد که حتی « گوته » که خود فرنگیها او را شخص شاخص ادبیات خود میدانند در مقابل آنها سر تعظیم فرود آورده و مقایسهٔ خود را با آنها جنون محض شمرده است . آنوقت جوانان تازه بریش آمدهٔ فرنگی را می بینیم که ازده روز مرخصی اداری خود استعفا نموده هراسان و نفس زنان وارد میشوند و میخواهند در ظرف همین چند روز تاریخ و جغرافیا و ادبیات و گذشته و حال و آیندهٔ ما را و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ما را مورد تحقیق و مطالعه قرار بدهند و بمحض اینکه بخاک خود بر میگردند با دست پاچگی هر چه تمامتر کتابی در چند صد صفحه مینویسد و در چند هزار نسخه بچاپ میرسانند و روزنامه نویسهای نیز همین نوع کتابها را سند و مأخذ مقاله نویسی خود قرار میدهند . بله، ما میتوانیم تمام این حرفها را بنویسیم . ساختن (و گاهی تراشیدن) این نوع ادله و براهین برای تبرئه خود کار نیست و البته اگر

تنها برای دلخوشکنک باشد کاملاً کافی است ولی مردم دنیا کور و کر نیستند و ممکن است در جواب ما بگویند اگر واقعاً این حرفهایی که در حقتان میزنند بی اساس و بی پایه است و فساد اخلاق در میان شما حکم عنقا و کیمیا را دارد پس چرا دولتهای شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را از سرفصلهای عمده برنامه رسمی خود قرار میدهند، چرا قاندهین شما مدام از آن سخن میرانند و افراد ملت را تشویق و تشجیع بمبارزه با آن مینمایند. میگویند که اگر شما منکر فساد و دورغگوئی هستید پس چرا روزنامه معروفی از روزنامههای شما مانند «اطلاعات» که تا حدی جنبه نیمه رسمی دارد در شماره ۲۶ اسفند ۱۳۴۲ در قسمت انتقاد خود مینویسد:

« شما دیده اید و اگر ندیده اید حتماً شنیده اید که داریوش بزرگ در لوحه زرین خود دعا کرده است که خدا کشور او را از دروغ حفظ کند. معلوم نیست آن مرحوم چه ناخدمتی در پیشگاه خداوند کرده بود که دعایش وارونه مستجاب شده یعنی خدا آفت دروغ را که مهلك ترین آفات است بر ملت او مسلط ساخته است. ما سلام و علیکمان با همدیگر دروغی و ساختگی است، قهرمان دروغ، مهرمان دروغ، کسبمان دروغ، تجارتمان دروغ، دفتر و دستکمان دروغ و خلاصه دروغ و دروغ و دروغ است که از سراپایمان بزمین میبارد. ما که ملتیم بدولتمان دروغ میگوئیم تا دولت هم مجبور شود بمادروغ

بگوید ...» .

آنوقت است که باید تصدیق نمائیم که بله « تا نباشد چیز کی مردم
نگویند چیزها » .

شاید اشخاصی در میان هموطنان ، پیدا شوند که بگویند بهتر است
اصلاً باین همه اجنبی‌های بیکار و وائنگار اجازه ندهیم که مانند گوساله حاج
میرزا آقاسی وارد مملکت ما بشوند و هر جا دلشان بخواهد سر بکشند و
با چهار چشم شاهد و ناظر احوال و اطوار ما بشوند و بعد بروند هر چه دلشان
میخواهد در حق ما بنویسند .

بدی‌پی است که چنین کاری گفتنش آسان است ولی عملی ساختنش
نه تنها دشوار بلکه امکان ناپذیر است . امروز دروازه‌های جهان هر روز
بروی مردم دنیا گشاده‌تر میگردد . رفت و آمد شرط حیات گردیده است
و زاویه نشینی و اعتکاف برای ملل و اقوام در حکم خود کشی است .

امروز در عهد و دوره‌ای زندگی نمیکنیم که بتوانیم در خانه
خودمان را بروی بیگانگان ببندیم و بگوئیم « مرا بخیر تو امید نیست
شر مرسان » . احتیاج مبرم بخیرشان داریم و باید پیه شرشان را هم بیه
بدنمان بمالیم . بله ، شکی نیست که وقتی در سنه ۱۸۴ هجری که
هرون الرشید در بغداد خلافت میکرد موقعی که در کشور فرانسه پپان
معروف به « کوتوله » بتخت سلطنت جلوس کرد و مؤسس يك سلسله سلاطین
نامی گردید کسی از هموطنان ما خبردار نگردید و زمانی که در عهد
سلطنت همین پادشاهان که بنام « کارولان‌ریان » خوانده شده‌اند طرز

حکومت «فتودالیت» و «فتودالیسم» در آنجا ایجاد گردید این واقعه مهم بگوش اهالی چاه بهار و سیستان رسید و روزی که در سال ۶۱۱ هجری در دوره خلافت الناصر لدین الله فرانسویها برامپراطور آلمان مظفر و فیروز گردیدند و باب دشمنی و معاندت تاریخی که هنوز هم در میان آلمانها و فرانسویها دنباله دارد و از عوامل مهم تاریخ سیاسی اروپا و بلکه دنیا گردید پدران ما در طالقان و قمشه بالمره از آن بی خبر ماندند و هکذا هنگامیکه در سال ۳۷۷ هجری یعنی یازدهمین سال سلطنت نوح بن منصور سامانی هوگ کاپه نامی در سرزمین فرانسه بسطنت رسید و مؤسس سلسله سلاطین معروفی گردید اهالی سبزوار و نیشابور ذوق و مسرتی ابراز نداشتند. آیا ۴۲۱ سال پیش ازین وقتی کتاب عالم و منجم لهستانی موسوم به کوپرنیک در باب اینکه زمین بدور خورشید میچرخد نه خورشید بدور زمین انتشار یافت طلاب مدارس دارالعباد کاشان اطلاعی یافتند و آیا میتوان احتمال داد که روزی که گالیله در سن هفتاد سالگی باریش و گیس سفید مجبور شد در مقابل جهل و تعصب زانو بزیند و انکار حقیقت روشن را بنماید علمای اعلام قم و اصفهان خبردار شدند. آیا وقتی در سال ۱۸۹۸ هجری کلومب دنیای جدید را که آمریکا نام دارد کشف نمود و یا وقتی شش سال پس از آن گوتنبرگ نام فن چاپ جدید را اختراع کرد و یا روزی که در سنه ۹۲۸ هجری مصلح مذهبی شجاع و نامدار آلمانی لوتر حکم و فتوای رئیس کل مسیحیان پایای اعظم را در روز روشن علناً در آتش انداخت مردم سولقان و یا حتی مؤسس عظیم-

الشان سلسلهٔ سلاطین صفوی خبر آنرا شنیدند و یا با اهمیت آن پی بردند. گویا بتوان بتمام این پرسشها جواب منفی داد. اما امروز دیگر وضع دنیا بکلی تغییر یافته است بطوری که اگر مثلا از وجود گنه گنه بی خبر بمانیم مالاریای خانمانسوز ریشه‌مان را میکند و اگر کشف پنی سلین بگوشمان نرسد مرض مهلك سل قبرستانها یمان را پرمی‌سازد و اگر از وجود د.د.ت. بی اطلاع بمانیم مگس بی‌مروت چشممان را در خواهد آورد. اگر آذربایجانمان از دستمان نرفت از برکت همین روابط و مناسبات بین‌المللی است و اگر امروز جزیرهٔ خرد و حقیری بنام کوبا که در مقابل کت و کوپال رستم سامی آمریکا حکم دانه ذرتی را دارد که در جلو بوقلمون فربه و تنومندی افتاده باشد موی دماغ چنان کشوری با آنهمه حشمت و عظمت گردیده است از پرتو همین نزدیکی های بین‌المللی است که روز بروز بر توسعهٔ خود میافزاید و خدامیداند بکجاها خواهد کشید.

امروز حتی در دهات و قصبات ما روستائیانی که هر را از بر تمیز نمیدهند دارای رادیو و تلویزیون شده اند و روزنامه های دنیا مانند صور اسرافیل کوچکترین اخبار جهان را هر صبح و شام در اطراف و اکناف عالم منتشر می‌سازند و کسانی هم که مانند من بیسوادند با گوششان اخبار سرتاسر گیتی را میشنوند و با چشمشان می بینند. امروز دیگر در عصر و عهدی زندگی نمی کنیم که بتوانیم گوش و هوشمان را بوقایع دوران ببندیم و دست رد بسینهٔ مردم دنیا بزنیم. امروز دیگر

بی‌خبر ماندن و دامن از جمع فروچیدن و درها را بروی بیگانه بستن نه تنها زیان خیز است و گناه و خطا بقلم خواهد رفت بلکه اصولاً از حیز امکان بیرون است .

راقم این سطور در مورد صحبت از همین توسعه روابط دنیائی در داستان «دو آتش» چنین گفته است :

« تو خودت صبح که از خواب برمیخیزی اول با صابونی که از فرانسه آمده است دست و رویت را میشوئی و با حوله ای که از روسیه آورده‌اند پاک می‌کنی و چای چین را دراستکان چکواسلواکی میریزی و باقند بلژیکی شیرین می‌کنی و بپیمین منوال تا آن ساعتی که باز شب فرا میرسد و وارد رختخواب میشوی مدام با اجناس و امتعه‌ای که از اطراف و اکناف جهان و از هفت اقلیم از جهات اربعه وارد شده سروکار داری .»

و باز درباره آمیزش و اختلاط امروزی مردم دنیا با هم در «سرو ته یک کرباس» چنین آورده است :

« ... شخصی را میشناسم که پدرش ایرانی است و مادرش ترک است و خودش در مصر بدنیا آمده و در هند بزرگ شده و در فرانسه تحصیل کرده است و بعدها زن عرب گرفته است و برادرش در ترکستان روس بدنیا آمده و اکنون در چین زندگانی میکند و پدرش دو سال پیش در کربلای معلا مرحوم شد و همانجا مدفونست و مادرش در زمستان گذشته در مریضخانه

برو کسل مرد و در قبرستان همان شهر خاکش کردند و خودش
اکنون سالهاست که در آمریکا بکار تجارت مشغول است و کار
و بارش هم الحمدلله خیلی خوب است .»

ما میتوانیم بگوئیم که اگر در میان ما ایرانیان عدّه معدودی پیدا
شوند که اهل دنیا و شیله پیله هستند و یکباره پشت پا بمعنویات و هر
آنچه بوی آدمیت میدهد زده جز جمع آوری پول و مقام و اعتبار از هر
راه و بهر وسیله‌ای که باشد هم و غمی ندارند و برای حصول بدین منظور
از توسل بدانچه نامش را خیانت و جنایت و دنائت گذاشته‌اند روبر گردان
نیستند ولی اکثریت کامل مردم مملکت ما زیاد با این عوالم سر و کار
و میانه ندارند ولو بتوان بحق یا ناحق در حقشان گفت که «خدا خرا
دید و شاخش نداد» و یا آنکه «عفت بی بی از بی چادری است» و «آب
نمی بینند والا شناگران قابلی هستند» با اینهمه مردم صالح و کارکن و
قانع و بی آزاری هستند و با سایر مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابداً
مستحق اینکه دیگران آنها را بیدی نام ببرند نیستند .

اینها همه بجای خود درست است ولی در هر حال ما نباید فراموش
کنیم که بزرگان ما فرموده‌اند :

« چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را

شنیدستی که گاوی در علفزار

بیالایسد همه گاوان ده را »

و یا :

«اگر بر که‌ای پر کنید از گلاب

سگی در وی افتد شود منجلاب»

و متأسفانه این قبیل افراد بی‌دانش و گاوهای آلوده و سگهای در
منجلاب افتاده هم در میان ما کم نیستند و تمام بدبختی ما از همینجا
ناشی است .

ممکن است بعضی از هموطنان بگویند اگر ما ایرانیان واقعاً بدین
درجه گرفتار فساد و سوء اخلاق هستیم پس چرا خودمان درک نمیکنیم و
متوجه آن نیستیم . جوابی که میتوان باین سؤال داد این است که سوء
اخلاق حکم سیر و پیاز را دارد که چه بسا خوردنش گوارا و دلپذیر است
والی بعداً بوی ناخوش و ناهنجار آن دنیا را میگیرد و محیط را بدبو
میسازد و جمعی را ناراحت میسازد و تنها کسانی ازین کیفیت ناگوار
بی‌خبر و غافل میمانند که خودشان آن سیر و پیاز را خورده باشند .
مولوی نیز در حق منافقین و اشخاص دورو فرموده است :

از برون چون گور کافر پر حلل

وز درون قهر خدا عز وجل

از درون طعنه زند بر بایزید

وز درویشان ننگ میدارد یزید

خواجه حافظ در باب خودپسندی که بعقیده بعضی از بیگانگان

عیب بزرگ و میتوان گفت عیب ملی ما ایرانیانست فرموده :

دنیا بصورت حمامی درآمده است که هر صدائی در زیر اطاق آن می پیچد و تکرار میشود و ما نیز محتاج آنها شده ایم و باید با آوازشان برقصیم و خیال باطل و خام تلافی را از سر بدر بنمائیم و بدانیم که صدای ضعیف و نارسای ما در مقابل کُر و فر و بوق و کرنای آنها بگوش کسی نخواهد رسید و درین معامله مغبون خواهیم ماند و عرض خود برده بخود در دسر بیپوده داده ایم و سرانجام باید تصدیق نمائیم که همچنانکه استاد و مربی بزرگ ماسعدی «هفتصد سال پیش فرموده است :

« چون نداری ناخن درنده تیز

با بدان آن به که کم گیری ستیز »

« هر که با فولاد بازو پنجه کرد

ساعد سیمین خود را رنجه کرد »

انسان عاقل بجنگ شاخ گاو نمیرود و مشت زدن به نیشتر شرط خردمندی نیست . نباید فراموش کنیم که آنها دارند و ما نداریم ، آنها میدانند و ما نمیدانیم ، آنها میتوانند و ما نمیتوانیم . درست است که اگر ما با آنها محتاجیم آنها هم بما احتیاج دارند ولی آنها آنچه را از ما میخواهند میتوانند از ما بگیرند و ما آنچه را بدان محتاجیم اگر آنها نخواهند بماندهند نمیتوانیم از آنها ولو بزور هم باشد بگیریم . درست است که اگر امروز ما با آنها نیازمند شده ایم و آنها (حالا کاری نداریم که بچه منظوری) بما کمکی می‌رسانند نباید تصور نمایند که صدقه و خیرات و مبرات بما میدهند بلکه باید تصدیق نمایند که در حقیقت قسمت

کوچکی است از آنچه در گذشته از ما گرفته و بر بوده‌اند و اکنون بما پس میدهند و چنانکه خودشان نیز مخفی نمیدارند از روی حسابگری است و قصدشان این است که بیازار ما رونقی بدهند تا رواج بازار خودشان پایدار بماند و الا گمان نمیرود که صرفاً محضاً لله باشد.

وانگهی فرضاً هم که خیال تلافی داشته باشیم و باصطلاح آنچه را در حق ما میگویند یکی برویش گذاشته بخودشان پس بدهیم بیم آن می‌رود که در میدان مذمت و بیان سوء اخلاق کمیت ما لنگ از کار درآید و پپای کمیت آنها نرسد.

پس ازین طریق سوم که طریق تلافی و معامله بمثل باشد نیز در نفع و صلاح ما نخواهد بود و همانا بهتر که چنین فکری را از کله بدر کنیم و دور این مبحث را خط بکشیم.

تعقل

میماند طریقه چهارم یعنی تعقل

تعقل یعنی از روی فکر و اندیشه کار کردن. در مذهب ما آمده است که عقل راه خدائی است و راهی است که بی‌بشت راهنمائی میکند «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» و حکیم بزرگ ما فردوسی طوسی هم «شاهنامه» جاودان خود را با «ستایش خرد» آغاز نموده و فرموده است:

«خرد برتر از هر چه ایزد داد»

ستایش خرد را به از راه داد»

« کسی کو خرد را ندارد زپیش

دلش گردد از کرده خویش ریش »

« هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش بیگانه داند ورا »

« همیشه خرد را تو دستور دار

بدو جانت از ناسزا دور دار »

در « مثنوی » هم میخوانیم که حضرت رسول بحضرت امیر فرموده

است :

« تو تقرب جو بعقل و سرّ خویش

نی چو ایشان بر کمال و برّ خویش »

و کلام بلند « هر که را عقل دادی چه ندادی » و « عقل که نبود

جان در عذاب است » ورد زبان کوچک و بزرگ ما ایرانیان است .

بسیاری از هموطنان ما سعادت‌مندی و رستگاری را مشروط به بخت

و اقبال و فرع آن میدانند و اعتقادی بعمل و بکوشش ندارند ولی کمتر

کسی در دنیا هست که بشخصه ندیده باشد و بتجربه برایش باثبات نرسیده

باشد که چه بسا مادامی که عقل در میان نباشد بخت و طالع هم بی‌ثمر

می‌ماند .

اکنون ببینیم خرد چه راهی را بما مینماید .

خرد بما میگوید که شنوائی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و

راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری

از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حقگوئی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته چنین نامی نیست بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای کور و کر وشل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج درحقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم -
القیامه .

خرد بما میگوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز بدرجه کمال نخواهد رسید و آنچه آن است که از خوش آمد گوئی و تملق و دروغ لذت میبرد و حقا که مستحق است که کوردک و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند .

عقل بما میگوید که ما ایرانیان باید درراه اصلاح و تهذیب خود و فرزندان خود بمقامی برسیم که برای آدم حقیقت گو و لو آن حقیقت مبنی بر مذمت ما و حاکی از معایب و زشتیهای اخلاقی ما باشد احترام قائل بشویم^(۱) و گفته را در نظر بگیریم نه گوینده را و اگر دشمن ما

۱- در حدیث آمده است که «من غشنا فلیس منا» یعنی هر که عیبی در ما سراغ کند و نگوید از ما نیست .

«خودپسندی، جان من، برهان نادانی بود»

نکته دیگر آنکه گاهی يك عیب محسنات و فضایل بسیاری را از نظرها پنهان و تحت الشعاع قرار میدهد و مردم همان يك عیب را دیده سجایا و کمالات دیگر را نمی بینند و نمیخواهند ببینند و خلاصه آنکه همچنانکه سعدی فرموده :

« آفتاب بدان بزرگی را لکه‌ای ابر ناپدید کند »

نکته مهم و اساسی دیگری هم که دانستنش نهایت ضرورت را دارد این است که امور هر جامعه و قوم و کشوری باهم پیوستگی بسیار نزدیکی دارد بطوریکه میتوان ادعا نمود که اگر يك رشته از آن امور دستخوش خرابی و نابسامانی و فساد باشد اصلاح اساسی سایر امور نه تنها بسیار دشوار بلکه غیرممکن خواهد شد و این مصداق همان گفتار بسیار معروف سعدی خودمان است که فرموده :

«چو عضوی ببرد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار »

و همان اصل وقانون علمی مستدلی است که عالم مشهور فرانسوی کوویه مؤسس علم آناتومی مقایسه‌ای و علم «پالئون تولوژی» که میتوان او را تا اندازه‌ای هم‌شان و هم ترازوی لامارک و داروین بشمار آورد بنام «قانون پیوستگی صور» خوانده و بعبارت ذیل بیان نموده است :

« از آنجائی که تمام اجزاء يك دستگاه با هم هماهنگی و

پیوستگی دارند همینقدر کافی است که یکی از آن اجزاء را

بشناسیم تا بتوانیم بطور قطع و یقین شکل تمام اجزاء دیگر آن
را بدست بیاوریم .

شعرای بزرگ ما در حق مردم دنیا و هموطنانشان سخن بسیار
دارند و جمع آوری آنها کار آسانی نیست و محتاج فرصت و مجال بیشتری
است تا يك نفر کمر همت بیند و در فراهم آوردن سخنانی از نظم و نثر
مانند سخنان زیر که از سعدی است کوشش مبذول دارد :

«پست عیب گیرند و پیشت بیش میرند»

«ابریق رفیق بر میدارند که بطهارت میرویم و بغارت میبرند»

«در برابر چو گوسفند سلیم در قفا همچو گرگ مردم خوار»

«هنرها بر کف دست و عیبها در زیر بغل»

تلافی

پس رویهمرفته با تمام این دلایل **تجاهل و تغافل و انکار** در درمان
را دوا نمیکند و بکار نخواهد خورد . میماند طریق سوم یعنی تلافی :
تلافی هم بجبهاتی که روشن تر از آنست که محتاج دلیل و بیان باشد
در نفع و صلاح ما نخواهد بود آنها دانا و توانا و مسلح و مجهز هستند و
ما ناتوان و دست خالی و همچنانکه یکی از بزرگان شعر و ادب آنها
لافوتن نام گفته است :

«حجت زورمند پیوسته از حجت ضعیفان قوی تر است»

در میان ما ایرانیان مثلی هست که میگویند «گدائی کن تا محتاج

خلق نشوی». خرد بما میگوید گدائی لازم نیست، باید کار کرد و باز همان خرد بما میگوید کار باید از روی علم و برپایه درستی و امانت و دلسوزی باشد. اگر ده پانزده سال باین طریق کار بکنیم دیگر چندان احتیاجی بکمک دیگران نخواهیم داشت و اگر احتیاجی باشد بیشتر بصورت احتیاج متقابل و دوجانبه خواهد بود که لازمه ترقی و رستگاری دنیا و مردم دنیا است.

همین ایامی (فروردین ۱۳۴۳) که نگارنده مشغول تهیه این مقاله است کنفرانس جهانی بازرگانی در ژنو منعقد است (بناست شش ماه ادامه داشته باشد) و ۱۲۳ مملکت با تقریباً ۱۵۰۰ نماینده و کارشناس در آنجا مشغول کارند. دبیر کل این کنفرانس موسوم به رائل پریش **Raoul Prebisch** گزارش بسیار مفصلی تنظیم نموده که اساس کار و برنامه کنفرانس است و در طی آن میخوانیم که مقصود و منظور اساسی این کنفرانس عظیم این است که راه و چاره‌ای بیابند تا بلکه بجای $4/4$ درصد افزایش سالیانه قدرت و رفاه اقتصادی کشورهای عقب افتاده که اسمشان « ملل در حال ترقی » گذاشته‌اند از این پس سالیانه به ۵ درصد برسد یعنی مثلاً اگر این افزایش سالیانه تا بحال ۴ تومان و ۴ ریال خودمان بوده است ازین پس به ۵ تومان برسد و گزارش نامبرده درین مورد تصریح مینماید که بموجب حسابها و مطالعاتی که از طرف ارباب خیرت و کارشناسان و علمای اقتصاد بعمل آمده است برای حصول این منظور که در ظاهر بسیار سهل و ساده میآید اقدامات مهم بسیار لازمست

و احیاناً اگر این مقصود از قوه بفعل آید باز هشتاد سال لازم خواهد بود تا از لحاظ نیرو و رفاه اقتصادی این کشورها بیای ممالک شرقی اروپا برسند و ۱۲۰ سال لازم خواهد بود تا بیای امریکا برسند و حتی آن کشورهایی ازین ممالک عقب افتاده که دارای پیشرفت کمتری هستند ۲۰۰ سال لازمست تا بیای ممالک شرقی اروپا برسند .

با این مقدمات ارزش کار (آن هم همچنانکه مسطور گردید کار عالمانه‌ای که مبنی بر درستی و امانت و دلسوزی باشد) معلوم میگردد و ثابت میدارد که تا کار نکنیم و کارمان از روی خیرت و بصیرت و درستی نباشد بیچاره و فقیر خواهیم ماند و فقر و بیچارگی هم فساد اخلاق میزاید و ازینرو نه تنها از گدائی بلکه از خرابی و تباهی اخلاق هم رهائی نخواهیم یافت .

در هر صورت پیش آمد روزگار ما را امروز بکسانی محتاج ساخته است که تا دیروز و تا اندازه‌ای هم همین امروز بما محتاج بوده و هستند و نقداً با احتیاج مبرمی که از گهواره تا بگور و از کاغذ قرآنمان تا چلوار کفنمان بدانها داریم برایمان مقدور و میسر نیست که « عطایشان را بلقایشان » ببخشیم . وانگهی باید تصدیق نمائیم که دنیای امروز نیز با دنیای دیروز تفاوت فاحشی پیدا کرده است و شرایط و قواعدی بمیان آمده که سابقاً وجود نداشت و زمان ما با زمان پدرانمان این تفاوت را پیدا کرده است که دیگر در مقابل آوازه‌های ناهنجار نمی‌توانیم بگوئیم: « زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم »

هم حرف درست و صحیحی دربارهٔ ما زد با ترازوی تعقل و انصاف آن حرف را بسنجیم و چون صحت آن بر ما معلوم و مبرهن گردید آن حرف را بپذیریم و در صدد اصلاح خود بر آئیم و با دل و جان این کلام بلند و ارجمند را تصدیق نمائیم که :

«آینه گر عیب تو بنمود راست»

«خودشکن آئینه شکستن خطاست»

واضح است که هیچکس در دنیا (مگر افراد استثنائی از اخیار و ابرار) خوش ندارد که معایبش را بشمارند و اتفاقاً کسانی از بیگانگان که ما ایرانیان را از نزدیک شناخته و بهتر باحوال ما وقوف و آگاهی دارند و نکته سنج و اهل نظرند یکی از خصوصیات اخلاقی بارز و برجستهٔ ما را همانا خودپسندی و خودستائی دانسته‌اند و ما را مردمی از خودراضی تشخیص داده‌اند که نمیخواهیم زیر بار این معنی برویم که معایبی هم داریم و اگر کسی ولو از روی خیرخواهی محض هم باشد از معایب و نقایص ما سخنی بر زبان جاری سازد او را بدو بدخواه خود دانسته بدیدهٔ دشمنی باو مینگریم و شاید بهمین سبب بوده است که بزرگان و شعرای نامدار ما آنهمه در نکوهش این خصلت نکوهیده سخنان بلند گفته‌اند ازین نوع:

دوست آن به که جمله عیب ترا

همچو آئینه رو برو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو بمو گوید



به نزد من آن کس نکوخواه تست
که گوید فلان خار در راه تست



نیکخواهان دهند پند و لیک
نیک بختان شوند پند پذیر



هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسبه تاخت



چونکه قبح خویش دیدی ، ای حسن
اندر آئینه ، بر آئینه مزن



آینه کاو عیب رو دارد نهان
از برای خاطر هر قلتبان
آینه نبود ، منافق باشد او
این چنین آئینه را هرگز مجو



مالش صیقل نشد آئینه را نقص جمال
پشت پا هر کس خورد در کار خود بیناشود



هر کو دو دیده هیچ نبیند باتفاق

بپترز دیده‌ای که نبیند خطای خویش



زان حدیث تلخ میگویم ترا

تا ز تلخیها فرو شویم ترا

تو ز تلخی چون که دل پر خون شوی

پس ز تلخیها همه بیرون شوی

در خاطر دارم که در کتابهای فیلسوف معروف آلمانی نیچه کلامی

قریب بدین مضمون خوانده‌ام « بزرگترین دوست تو دشمن تست » و در

تفسیر این گفتار شگفت آمیز دیدم نوشته‌اند که دوست حقیقی ما کسی

است که معایب ما را بما بگوید و ما را از کارهای بد و زشت باز دارد

و در حقیقت خاطرمان را بیازارد و ما را از کارهایی که دلپسند ماست

مانع گردد و مثلا اگر ما معتاد بتریاک هستیم ما را از تریاک محروم بدارد

و چنانچه ما معتاد بدروغگوئی و تملق هستیم ما را بدین کار سرزنش نماید

و خلاصه آنکه گرچه دوست ماست خیرخواه ما باشد و با ما معامله دشمن

بنماید . بسیاری از نویسندگان بزرگ نسبت بپموطنان خود بهمین طرز

رفتار کرده‌اند و گاهی بزبان طعن و طنز و زمانی با لحنی شوخی آمیز

و فکاهت ولی چه بسا با بیاناتی که شدت و حتی خشم باطنی را میرساند

از معایب و نقایص آنها سخن رانده‌اند .

از جمله نابغه ادبی و نمایشنامه نویس بسیار بزرگ فرانسوی **مولییر** (۱) که آثار گرانبهایش سرتاسر در حقیقت آئینه عیب‌نمای هموطنانش است در مقدمه یکی از نمایشنامه‌های خود «دبستان زنان» چنین نوشته‌است:

« تمام این پرده‌های اخلاقی لغو و مسخره آمیزی را که در صحنه تیاترها نشان می‌دهند کلیه هموطنان من باید بدون دغدغه خاطر و آزار ضمیر تماشا کنند و بدانند که این پرده‌ها و توصیفها حکم آینه‌هایی عمومی را دارد که هیچکس نباید از مشاهده قیافه خود در آن برنجد و ناراحت گردد و چنانچه کسی پیدا شود که ازین پرده‌ها و گفتارها ناراضی باشد و در صدد گرفتن ایراد برآید این خود علامت بارزی خواهد بود بر عیب و نقص او و لاغیر » .

کتاب « راه آب نامه » با این جمله از قلم نویسنده بزرگ روسیه **نیکولای گوگول** آغاز گردیده است که در مقدمه کتاب مشهور خود « ارواح مردگان » آورده است و در مورد ما ایرانیان نیز صادقست:

« این کتاب را بدان نظر نوشته‌ام که معایب و نواقص (۲) ملت

۱- برای اطلاع بیشتری بر احوال مولییر رجوع شود بمقدمه ترجمه فارسی «خسیس» شماره ۴۷ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران ۱۳۳۶ ش.

۲- می‌گویند چون جمع نقص در عربی «نقائص» است نه «نواقص» لهذا فارسی‌زبانان نباید کلمه «نواقص» را استعمال کنند و البته استعمال کلمه صحیح بر کلمه ناصحیح ترجیح دارد ولی کلمه «نواقص» بقدری در میان ما شیوع یافته بقیه زیر نویس در صفحه بعد

روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصایل پسندیده او را چون اگر کسی بخواهد تنه‌بانه نشان دادن چند نمونه از صفات بارزه و فضایل و ملکات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا نماید تنها نتیجه کارش این خواهد شد که اسباب تزئید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی جهت فراهم سازد و بس .

خرد بما میگوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر نشویم که وضع و احوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و در صد اصلاح خود بر نیائیم ممکن است کم کم در میان مردم روزگار و ملت‌های دنیای امروز و سازمانهای بین‌المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی و در جریانات همگانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدنام شویم و خدای نخواسته احیاناً کار بر سوائی بکشد و رفته رفته دیگر مارا در میدان فعالیت‌های دنیا حریف جدی و مطمئن شناسند و با ما رفتاری نمایند که با تاجر و رشکسته و بی اعتبار و بدقول و قرارمینمایند و بتدریج معاملات تجارتنی و روابط مالی

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

است که شاید دیگر بتوان استعمال آنرا جایز شمرد. در «ترجمه تفسیر طبری» هم کلماتی از قبیل «بلگ»، بجای «برگ»، و «مزغ»، بجای «مغز» و در جاهای دیگر کلمه «گزر» بجای «گرز» و «بفر» بجای «برف» دیده شده است که شاید اصل این کلمات بدین صورت بوده است و یا لهجه محلی از این قرار بوده است ولی چون بمرور ایام «برگ»، و «مغز» و «گرز» و «برف» شایع و رایج گردیده است دیگر گمان نمی رود که بتوان ایراد بر استعمال آنها وارد ساخت و نباید تعصب بخرج داد.

و داد و ستدهای خصوصی و عمومی و رسمی و غیر رسمی خود را با ما محدود سازند و با اسم اینکه در معاملات مرد امانت و درستی و تدبیر نیستیم با کراه با ما معامله نمایند و حتی خواهی خواهی مناسبات و روابط خود را با ما در تحت نظارت و مراقبت مخصوص قرار بدهند و حتی ممکن است چنان سلب اعتماد و اطمینان نشان از ما بشود که در مواقع سختی و شدت و بدبختی و مثلاً در موقع سیل و زمین لرزه و قحطی و شیوع امراض و بائی ساری و واگیر از بیم حیف و میل و اختلاس و بریز و پاش و بردار و ورمال دیگر باین آسانیا بما کمک نرسانند و یا لا اقل کمک و اعانه را بشرايط مخصوصی که برای ما مایه آبرومندی نباشد مشروط سازند و اصولاً در در زمینه سرمایه گذاری و مشارکت های مالی بیش از پیش خودداری روا دارند و خلاصه آنکه با نهایت متانت و نزاکت که نام دیگرش سیاست است دور ما را در باطن خط بکشند و خدای نکرده آن وقت است که دیگر در محاکم و مراجع و محاضر بین المللی حرفها و ادعاهای ما کم وزن و کم مقدار خواهد گردید و با ما رفتار طفل صیغه ای خواهند کرد و سرانجام بما تنها بدیده گاو شیرده نگاه خواهند کرد و اگر روزی دیگر شیری در پستان و پوستی بر روی گوشت و استخوانمان نمانده باشد و کفگیر استفاده به ته دیگ خورده باشد ما را بالمره بخدا و سرنوشت خودمان سپرده فاتحه مان را بایی اعتنائی تمام خواهند خواند.

پس عقل بما میگوید که ناچار باید در صدر رفع مفاسد خود بر آئیم

و خود را اصلاح نمائیم:

راه این کار چیست؟

باز عقل بما می گوید که قبل از همه چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضی هستیم، یعنی باید به پزشک مراجعه نماییم. پزشک ما همین خودمانیها و بیگانگانی هستند که باحوال ما آشنا بوده اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و امراض ما را شمرده اند. بلاشک تمام آنچه نوشته اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه بسا ممکن است برای غلط رفته قضاوت ناروا نموده باشند. اما در هر صورت اطلاع یافتن بتمام این سخنان و این داوریهها و این عقاید و آراء و این تشخیصها اعم از درست و نادرست برای مقصودی که در نظر است لازم و واجب و اجتناب ناپذیر است و غرض مجله «مسائل ایران» هم همانا جمع آوری و عرضه داشتن این فتاوی و احکام است و این همین کاری است که تا اندازه ای در طی این مقاله دور و دراز بعمل آمده است.

مولوی بلخی در همین معنی میفرماید:

«گفت من رنجش همی دانم ز چیست

چون سبب دانی دوا کردن جلی است»

«چون سبب معلوم نبود مشکل است

داروی رنج و در آن صد محمل است»

«چون بدانستی سبب را سهل شد

دانش اسباب دفع جهل شد»



ابن مقفع (عبدالله) (متوفی در سنه ۱۳۹ هجری قمری) در شرح

مکارم اخلاق ایرانیان قدیم چنین نوشته است :

« ایرانیان دختران خود به بیگانگان ندادندی و دختران بیگانه
 بزنی نخواستندی همه کس را بخانه خود نان دادندی و بخانه
 دیگر نان نخوردندی چون در حق کسی نیکی خواستندی که
 کرد با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده‌ای
 کردند هرگز از آن برنگشتندی و چون کسی را بعتا و نواخت
 خود مخصوص گردانیدندی هر سال آن وقت بدیشان دادندی.
 بکردار بیش بودندی که بگفتار. هرگز گناهکاران را عقوبت
 نکردندی مگر پس از آنکه خشم ایشان ساکت شده بودی..»

عمیق بخارائی قریب به نهصد سال پیش در وصف وطن و مردم

وطنش گفته است :

یکی وادی‌ای چون یکی کنج دوزخ

در آن گنده مشتی خسیس و محقر

گروهی چویک مشت عفریت عربان

بکنجی چو گور یهودان خیبر

سلب سایه و سنگ فرش و غذا غم

هنر فتنه و فخر شور و شرف شر

چو نسناس ناکس ، چو نخچیر چیره
 چو یا جوج بی حد، چو ما جوج بی مر
 همه غافل از حکم دین و شریعت
 همه بی خبر از خدا و پیمبر
 چو دیوان بندی همه پیر و برنا
 چو غولان دشتی همه ماده و نر
 بیک پاره نان شوکند دیده زن
 بیک استخوان زن خورد خون شوهر
 همه دیوچهران و دیوانه طبعان
 همه سگ پرستان و گوساله پرور
 بهر زیر سنگی گروهی برهنه
 خزیده بیکدیگر اندر سراسر
 بیک روزه نان جمله درویش لیکن
 بسنگ و سگ و بوق و بچه توانگر

الخ

مر بی بزرگ ما شیخ سعدی سخنان بسیار در لزوم وفایده قبول
 عیب گیریهائی که دیگران از ما می کنند دارد و در اینجا تنها بچند بیت
 قناعت میرود که بعضی از آن در سر لوحه این گفتار آمده است :

نصیحت کسی سودمند آیدش

که گفتار سعدی پسند آیدش

ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
 هر آنچ از تو آید بچشمش نکوست
 ستایش سرایان نه یار تو اند
 نکوهش کنان دوستدار تواند
 بنزد من آن کس نکو خواه تست
 که گوید فلان چاه در راه تست
 هر آنکس که عیبش نگویند پیش
 هنر داند از جاهلی عیب خویش
 مگو شهد شیرین شکر فایق است
 کسی را که سقمونیا لایق است
 و بال است دادن برنجور قند
 که داروی تلخش بود سودمند
 چه خوش گفت آن مرد دارو فرش
 شفا بایست داروی تلخ نوش



در تغییرات و تحولاتی که مرور ایام در اخلاق اولاد آدم بظهور
 میرساند **پاسکال حکیم** مشهور فرانسوی کلام شگفت انگیزی دارد .
 فرموده است « دزدی و زنای باذوی القربا و قتل فرزندان و پدر و مادر و اعمال
 دیگری از همین قبیل روز و روزگاری در نزد پاره‌ای از مردم و اقوام
 جزو اعمال نیک و افعال ثواب و پسندیده بشمار می‌آمده است . »

نعیم شاعر سده‌ی (اصفهان) متوفی در سال ۱۳۰۴ قمری قطعه مفصلی دارد که این دو بیت از آن در اینجا نقل می‌گردد .
(هر چند این دارو در حق بسیاری از مردم دنیا صدق میکند و اختصاص بمردم ایران ندارد) :

خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ

فنونشان همه وهم و شوونشان همه دون

مقال این حکما چیست ، جملگی مشکوک

کلام این جهلا چیست ، سر بسر مظنون

در همین اواخر کتابی خطی بدستم افتاد که در حدود صد سال پیش برشته تحریر درآمده است و اسم مؤلف و عنوان کتاب درست بدست نیامده و همینقدر معلوم گردید که مؤلف ایرانی و از اهل علم است و خود را سیاح می‌خواند و از ظلم و ستم دستگاه حکومت و ملامت‌بان ریاکار مینالد. وی در حق هموطنان خود سخنان بسیار دارد و از آن جمله است:

« .. این منافقی چنان جبلی بعضی از اهالی این ملک شده که

گوئی طبیعت و طینت ایشان را باهمین خلقت سرشته‌اند و حسودی

و عنودی و مزوری و هیزی نیز چهار عناصر و ارکان اربعه این

خلعت هستند و بهمین علت است که این ملت پیوسته مبتلا به

زحمت و زلت است و درونفر باهم متفق و موافق نیستند و نمیشوند

و از کثرت نفاق و عدم وفاق و اتفاق است که فقیر و ذلیل شده‌اند

چنانکه شش ماه باهم شراکت و رفاقت می‌کنند و شش سال

شغلشان را منحصر بادعا و مرافعه و عداوت مینمایند و رسم رأفت و الفت بکلی از میان برداشته شده و بنای ازیت و آزار همدیگر را گذاشته اند و در حق هم از ظلم و ستم ذره‌ای فرو گذار نمی‌کنند.»

مصطفی فاتح در مقدمه کتاب خود «**پنججاه سال نفث ایران**»

در باب مراجعت خود بایران پس از پایان تحصیل و در صدد پیدا کردن کار و شغلی مناسب چنین نوشته است (۱) :

«... اما اندیشه‌های دور و دراز من بیکبار دود شد و بهیوا رفت زیرا وزیر مالیه و منشی مخصوص او و رئیس کارگزینی وزارتخانه و همه اشخاص مربوط دانشنامه و پایان نامه و تحصیلات و معلومات من و نیازمندی کشور را بهیچ انگاشته صاف و پوست کنده گفتند که مقام پیشکاری فارس و اصفهان و یزد برای تو در نظر گرفته شده ولی هر يك ازین پیشکاریها بترتیب بیست هزار و ده هزار و پنج هزار تومان پیشکشی می‌خواهد، باید این مبلغ را پردازی و بمقر مأموریت بروی و اضعاف مضاعف آنرا وصول کنی و پیشکشهای بیشتری تقدیم‌داری و پیشکاریهای بهتری دریابی تا کم کم بمقام منیع وزارت برسی و اگر استعداد بیشتری بخرج بدهی شاید نخست وزیر هم بشوی. نیازی بده و فیضی ببر و دانشنامه و پایان نامه را در ماوراء مرزهای ایران

۱- این مطالب مربوط است به چهل و چند سال پیش.